

نقدی بر مکانیسم کنترل در نظام‌های آموزشی

یادداشتی بر فیلم غلاف تمام فلزی

میلااد جهانی

به انگلیسی: Full Metal Jacket

کارگردان: استنلی کوبریک

تهیه‌کننده: استنلی کوبریک

نویسنده: استنلی کوبریک، مایکل هر (بر اساس داستانی از گوستاو هزفورد)

بازیگران: متیو موداین، آدام بالدوین، وینسنت دن آفریو، آر. لی ارمی، دوریان هاروود، آریلس هاروارد، کوین ماجور هاروارد، اد اوراس

راوی: جوکر

موسیقی: ویویان کوبریک

فیلم‌بردار: آگلاس میلسوم

تدوین‌گر: مارتین هانتز

توزیع‌کننده: برادران وارنر

تاریخ‌های انتشار: ۲۶ ژوئن ۱۹۸۷

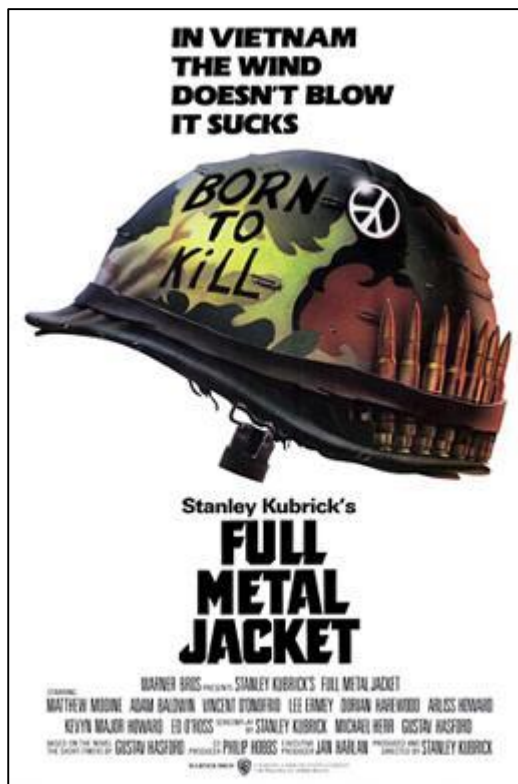
مدت زمان: ۱۱۶ دقیقه

کشور: ایالات متحده آمریکا، بریتانیا

زبان: انگلیسی

هزینه فیلم: ۳۰ میلیون دلار

فروش گیشه: ۴۶٫۳ میلیون دلار



نظام‌های آموزشی در دوره‌ی معاصر بر اساس دو مکانیسم فعال می‌شوند. در نوع اول، فرد یا افرادی که مرتکب خطایی در جامعه شده‌اند، تحت آموزش‌های اصلاحی قرار می‌گیرند و در نوع دوم، افراد برای موقعیت‌های جدید تربیت می‌شوند. در هر دو حالت، در جوامع مدرن، فرد تحت نظارت نهادهای آموزشی قرار گرفته و از «سوژه‌ی دکارتی» به ماده‌ای در مناسبات اجتماعی تبدیل می‌شود. این ماده، با نیرویی که از بیرون به آن اعمال می‌شود، به مجری ایدئولوژی تزریق شده بدل می‌گردد. ایدئولوژی حاکم بر نظام‌های تربیتی، با ورز دادن فرد همچون خمیر، در پی برهم زدن معیارهای دوران پیش از خود است.

برای هر دو نوع نظام آموزشی می‌توان مصادیقی برشمرد. در نوع اول، فیلم *پرتقال کوکی* (A Clockwork Orange) نمونه‌ای بارز است، و در نوع دوم، فیلم *غلاف تمام‌فلزی* (Full Metal Jacket) اثر کوبریک را می‌توان مثال زد. در مثال اول، «الکس» پس از ارتکاب خشونت‌ها و خطاهایش دستگیر می‌شود و تحت برنامه‌های اصلاحی نوین قرار می‌گیرد. اما در *غلاف تمام‌فلزی*، افراد پیش از مواجهه با موقعیت‌های خطرناک، آموزش می‌بینند. وجه مشترک این دو، مناسبات اجتماعی‌ای است که افراد در آن قرار می‌گیرند: یکی پس از ارتکاب

خطا «اصلاح» می‌شود و دیگری پیش از آن «تربیت» می‌گردد. هر دو نظام در پی خلق انسانی نوین هستند-انسانی که در چرخه‌ی این آموزش‌ها، با مفاهیم متضادی زندگی می‌کند که پیش‌ازاین می‌توانست آنها را پس بزند.

ترکیب این مفاهیم متضاد، تحت عنوان «اصلاح»، به سمت ایده‌آل‌های انسانی و اخلاقی نشانه رفته است. این تعالیم به فرد می‌آموزد که فراروایت‌ها را به‌صورت پیش‌فرض بپذیرد، اما در سطح خُرد، عملی کاملاً متضاد انجام دهد. نظام‌های آموزشی دقیقاً بر مفاهیم خُرد کار می‌کنند تا کلان‌روایت‌ها را فروبریزند. این فروپاشی، شکستن ساحت‌ها و سپهرهایی است که پیش‌تر قاموس آن استوار بود.

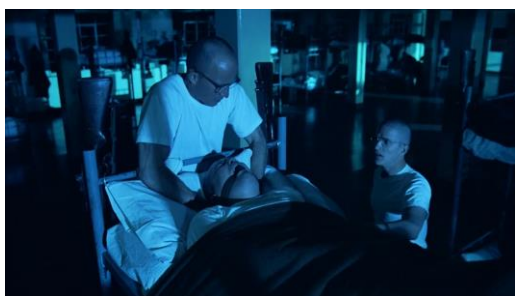
در *غلاف تمام‌فلزی*، کوبریک از همان ابتدا تضاد را با تیتراژ شاد و فضای جنگ به تصویر می‌کشد. پس از موسیقی نشاط‌انگیز، چهره‌های سربازانی را می‌بینیم که موهایشان تراشیده شده است. آن‌ها با عباراتی مانند «میهن» و «وطن» ترغیب شده‌اند تا خود را وقف جامعه کنند و به همین منظور، وارد دوره‌ی آموزشی دوماهه می‌شوند. نظام آموزشی، پس از یکسان‌سازی ظاهری افراد، به تخریب شخصیت آن‌ها می‌پردازد. مثلاً، آن‌ها را مجبور می‌کنند در برابر هر دستوری فقط بگویند: «بله، قربان!». به آن‌ها لقب‌های زنانه می‌دهند، نامشان را تغییر می‌دهند و هنوز به‌عنوان انسان کامل به حسابشان نمی‌آورند. پس از تسلط بر ظاهر، نوبت به نفوذ در ذهن می‌رسد. ایدئولوژی حاکم، در تقابل با معیارهای انسانی قرار می‌گیرد و در نهایت، «اخلاق تربیت‌شده»-که ضد اخلاق انسانی است-پیروز می‌شود.

در این اخلاق نوین، مانند «جوکر» (شخصیت فیلم)، نمی‌توان در گوشه‌ای نشست و محبتی مسیح‌وار نشان داد، زیرا در این چرخه، افراد باید کنشگرانی در خدمت ایدئولوژی باشند. کسانی که مقاومت می‌کنند، مانند جوکر، رفتارهای متناقضی از خود نشان می‌دهند. به دو صحنه توجه کنید: جوکر پس از حمله‌ی شبانه، وقتی با حوله و صابون به سمت لئونارد می‌رود، تمایلی به زدن او ندارد و آخرین نفری است که ضربه می‌زند. اما در صحنه‌ی پایانی، او با اسلحه، دختر زخمی را می‌کشد-بالین که لحظه‌ای تردید می‌کند و حتی می‌خواهد نجاتش دهد. (تصویر شماره ۱) جوکر، همان‌طور که از نامش برمی‌آید، هم می‌تواند آنتاگونیست باشد و هم پروتاگونیست. تناقض در شخصیت او با نشانه‌های روی لباسش آشکار است: روی کلاهش نوشته «متولد شده برای کشتن» (Born to Kill) و روی سینه‌اش نشان صلح نصب شده است. گویی مغز او پس از فرایند آموزشی، مرگ را برگزیده، اما قلبش هنوز خواهان صلح است. (تصویر شماره ۲)

این رفتارهای متضاد در نیمه‌ی دوم فیلم-پس از پایان دوره‌ی آموزشی-نیز دیده می‌شود. سربازان در مصاحبه‌ها، جنگ را در کلان‌روایت‌ها محکوم می‌کنند، اما در میدان نبرد، به خون‌خوارترین افراد تبدیل می‌شوند. اما پیام داستان تنها این نیست. خودکشی «لئونارد» (سرباز چاق) را نباید فراموش کرد. او قربانی سیستمی است که مدام تحقیرش کرده است. لئونارد به‌دلیل جثه و شخصیتش، در طرح‌ریزی مهندسی‌شده‌ی دنیای جدید جایی ندارد و همین او را به انسانی کینه‌توز تبدیل می‌کند. او نه‌تنها خود، بلکه افسر نظامی را نیز می‌کشد. این دو، قربانیان نظام تربیتی اصلاحی هستند. البته، مرگ افراد در سیستم‌های ایدئولوژیک، تنها به‌عنوان آماری ناچیز در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، هرچند این فاجعه نشان‌دهنده‌ی ناکارآمدی نظام آموزشی است، اما سیستم به‌راحتی آن را هضم می‌کند.

کوبریک نه‌تنها مضمون، بلکه میزانشن، نماها و سکانس‌ها را نیز بر پایه‌ی تضاد بنا نهاده است. برای مثال، در صحنه‌ای، سربازان پراکنده به سمت دشمن-که تنها در پایان فیلم یک‌نفر از آن‌ها دیده می‌شود-حمله می‌کنند. وقتی سرگروه آن‌ها زخمی می‌شود و در حال مرگ است، دو سرباز دیگر در پس‌زمینه مشغول انتخاب جانشین هستند و حتی خوشحال به نظر می‌رسند. این صحنه، در میان دود و آتش و خون، تصویری دراماتیک خلق می‌کند. (تصویر شماره ۳) همچنین، فیلم دو نمونه‌ی متضاد از زنان را نمایش می‌دهد: یک زن ویتنامی که تن‌فروشی می‌کند و زنی دیگر که در صحنه‌ی پایانی برای وطن می‌جنگد. زن اول بر سر قیمت چانه می‌زند، اما زن دوم با آرامش دعا می‌خواند و با مرگ کنار می‌آید. این تقابل، بار دیگر تضادهای ایدئولوژیک حاکم بر نظام آموزشی را نمایان می‌سازد.

باری در پایان جوکر با آنکه بازگشت به خانه را غنیمت می‌شمارد، از زنده‌بودن خود خوشحال است و می‌داند که در دنیای کثافتی زندگی می‌کند و دیگر نمی‌ترسد. میکی ماوس، میکی ماوس....



تصویر شماره ۱: چهره‌ی جوکر در دو صحنه که می‌بایست تصمیمی بر مبنای اخلاق و تعالیم نظام آموزشی بگیرد.



تصویر شماره ۲: صحنه‌ای که می‌توان هم به نوشته روی کلاه و هم نماد روی سینه جوکر توجه نمود.



تصویر شماره ۳: در این تصویر هم‌زمان می‌توان لحظه مرگ سرگروه و شادی جانشین سرگروه را در یک قاب مشاهده نمود.